

مال من است!

روز شکرگزاری لوقا ۱۲، ۱۳-۲۱

از میان جمعیت به او گفت: «استاد، به برادرم بگو میراث من قسمت کند.» 14 عیسی پاسخ داد: «ای مرد، چه کسی مرا داور یا مُقسِم قرار داده است؟» 15 پس به مردم گفت: «به هوش هر گونه حرص و آز بپرهیزید، زیرا زندگی انسان به فزونی نیست.» 16 سپس این مثل را برایشان آورد: «مردی ثروتمند خویش محصول فراوان حاصل کرد. 17 پس با خود اندیشید، زیرا جایی برای انباشتن محصول خود ندارم؟» 18 سپس گفت: باید کرد! انبارهای خود را خراب می‌کنم و انبارهایی بزرگتر همه گندم و اموال خود را در آنها ذخیره می‌کنم. 19 آنگاه به



ناگاه کسی پدری را با بین شما باشید و از دارایی‌اش از زراعت "چه کنم، دانستم چه می‌سازم، و

خود خواهم گفت: ای جان من، برای سالیان دراز اموال فراوان اندوخته‌ای. حال آسوده بزی؛ بخور و بنوش و خوش باش." 20 اما خدا به او گفت: "ای نادان! همین امشب جانت را از تو خواهند ستاند. پس آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد شد؟" 21 این است فرجام کسی که برای خویشتن ثروت می‌اندوزد، اما برای خدا ثروتمند نیست.»

این مرد ثروتمند چه بایستی انجام می‌داد تا نسل‌های آینده او را "نادان" خطاب نکنند؟ آیا نبایستی انباری را می‌ساخت یا نبایستی غله‌اش را رها می‌کرد تا در مزرعه پوسیده شود؟ همانطور که از داستان یوسف در عهد عتیق می‌آموزیم، ساختن انباری نه تنها مبتکرانه است، بلکه حتی اراده خدا بود که او این کار را انجام دهد. در دوران مدرن، انبارهای بزرگتر و زنجیره‌های تامین پیچیده‌تری پیش زمینه‌های مهم تهیه کردن غذای مردم دنیا هستند. نه، مرد ثروتمند به یک نادان تبدیل نشد زیرا اقدامات احتیاطی را انجام داد. شاید اشتباه او این بود که تمام عمرش کار کرد بدون اینکه مراقب سلامتی‌اش باشد؟ ما در زمان مدرن نیز با این رفتار آشنا هستیم. یک نفر تمام زندگی خود را کار می‌کند و زحمت می‌کشد، پول خود را در جای مطمئن سرمایه‌گذاری می‌کند، اما یک سکنه‌ی قلبی همه چیز را خراب می‌کند. بله، همین اتفاق برای هر یک از ما امکان پذیر است، و اگر چنین اتفاقی بیفتد، می‌گوییم: آه چه بدبختی! با این حال، به این دلیل نیست که مرد ثروتمند در مثال ما توسط عیسی نادان خوانده می‌شود. ما می‌توانیم دلیل را در جای دیگری پیدا کنیم. وقتی عیسی به ما اجازه می‌دهد به قلب مرد ثروتمند نگاه کنیم، سرخ مشککش را پیدا می‌کنیم. در آنجا فردی را می‌بینیم که با خودش صحبت می‌کند. او هیچ کاری با خدا ندارد، با خودش می‌ماند. بر خلاف پادشاه داوود که در مزمو ۱۰۳ می‌خواند: «ای جان من خداوند را ستایش کن»، ما در مرد ثروتمند تنها چرخه‌ی باطل خودخواهی را می‌یابیم. روحش به سوی خدا باز نمی‌شود، بلکه با خودش می‌ماند، مرد ثروتمند در این متن ۱۱ بار از خودش صحبت می‌کند، شما می‌توانید زندگی او را در «من، بیشتر من و باز هم من» خلاصه کنید. با این حال افزایش فردیت امکان پذیر نیست، بلکه اگر کسی برکت فراوان دریافت کند فقط گشایشی به سویی دیگر است، گشایشی به سوی خدا و یا به سوی همسایه‌اش. همه اینها از دید مرد ثروتمند پنهان ماند. او به خود چسبید و بنابراین "نادان" بود. او نه تنها یک "نادان"، بلکه به شدت فقیر بود. زیرا بدون خدا فقط زندگی فانی باقی می‌ماند. تنها چیزی که باقی می‌ماند محصول انبار و نگرانی برای آینده است. و این همه ما را عمیق‌تر و عمیق‌تر در زندگی بی‌معنی فرو می‌کشد. با استفاده از مثال مرد ثروتمند، می‌توانیم همه اینها را به وضوح ببینیم. در پایان، مرد ثروتمند خود را کاملاً گم کرد، او بهشت خود را اینجا روی زمین ساخت.

ای جان من، برای سالیان دراز اموال فراوان اندوخته‌ای. حال آسوده بزی؛ بخور و بنوش و خوش باش

فکر بهشتی که مرد ثروتمند تصور کرده واقعا کوتاه‌فکرانه است. بسیاری از مردم رویای چنین بهشتی را در سر می‌پرورانند. به نظر آنها بهشت جایی است که غذا و نوشیدنی فراوان وجود دارد. ایدئولوژی‌های دنیوی اغلب سعی می‌کنند در اینجا روی زمین بهشت را ایجاد کنند تا در پایان بتوانند مانند مرد ثروتمند بگویند: "جان من خوشحال باش. به هدفت رسیدی! حالا می‌توانیم خوش بگذرانیم!" چنین ایدئولوژی‌هایی جایی برای خدا ندارند و در نتیجه کوتاه‌فکرانه هستند. خدا به چنین ایده‌های تخیلی می‌گوید: "پوشالی." زندگی خود را بدون خدا گذرانده‌اید، بنابراین شما نادان هستید، زیرا زندگی بدون خدا غیرممکن است. خدا همیشه حاضر است - و اگر یک روز خدا را ببینید، چگونه با تمام خیالات خود در برابر او خواهید ایستاد؟ بسیاری از افرادی که به شدت بیمار هستند یا در انتظار اعدام هستند گزارش می‌دهند چگونه ناگهان در مواجهه با مرگ سوالات کاملاً متفاوتی نسبت به قبل داشتند. سوالاتی که قبلاً بسیار مهم به نظر می‌رسیدند ناگهان بی‌معنی می‌شوند. درست مانند مرد ثروتمند که ناگهان زندگی خود را در یک ترازو می‌بیند و می‌فهمد که مهم‌ترین چیز را به سادگی فراموش کرده است. غم انگیز است اگر این را خیلی دیر متوجه شویم.

عیسی در اینجا مثالی را به ما مطرح می کند تا ما را هشدار دهد زیرا می خواهد ما را از بیداری بی رحمانه محافظت کند. او نمی خواهد که ما بی خیال زندگی کنیم و وانمود کنیم که خدا وجود ندارد. او همچنین نمی خواهد که ما غمگین تر از همه مردم باشیم، زیرا همه چیز را در بیرون تمیز و مرتب نگه می داریم و در عین حال خدا را در اعمال و رفتار خود به پس زمینه می اندازیم. عیسی می خواهد که تمام تفکر و برنامه ریزی ما ابتدا بر خدا بنا شود. از طریق همه هدایای خوبی که امروز می توانیم روی محراب ببینیم، می خواهیم بگوییم که خداست که همه آنها را به ما داده است. و ما می خواهیم به درگاه خدا سپاسگزاری کنیم. ما همیشه مهمان سفره خدا هستیم و خواهیم ماند.

خدایا شکر برای این هدایا! خدایا از تو سپاسگزاریم که این کلیسا را به ما دادی! خدایا شکر که می توانیم با آزادی فراوان دعا کنیم و مراسم پرستش بر گزار کنیم. خدایا از تو سپاسگزاریم که به طرز شگفت انگیزی برای ما اهداکنندگانی که از ما در پروژه کلیسای لوقا حمایت کردند، فرستادی. تشکر از بسیاری که ما را الان حمایت می کنند و برای ما دعا می کنند. خدایا کمک کن تا بی خیال برنامه ریزی نکنیم و زحمت و نگرانی بی دلیل نداشته باشیم... پروردگارا کمک کن تا تصمیمات درست بگیریم.

امروز روز شکرگزاری را جشن می گیریم و خدا را به خاطر همه چیزهای خوبی که به ما داده شکر می کنیم. مهم این است که روز شکرگزاری را جشن بگیریم زیرا قدردانی اغلب نادیده گرفته می شود. قدردانی کلید مهمی برای رهایی از خودخواهی است. در این روز شکرگزاری می خواهیم از این تفکر کوتاه نظرانه بیرون بیاییم و خالق همه چیز را که پشت سر وجود است، تصدیق کنیم. می خواهیم به خدای خالق بگوییم که متوجه شده ایم: اوست که ما را با همه موهبت ها آفریده است. حتی کیف خریدی که به خانه می آورم چیزی نیست که فقط با حقوقم به دست آورده باشم. پشت همه آنها یک زنجیر بلند است که به من رسیده است. افراد زیادی پشت این ماجرا هستند که همه چیز را برای من آماده کرده اند. من هیچ وقت تنها نیستم من تحصیلاتم، تربیتم، زبان و فرهنگم را مدیون پدر و مادرم و خیلی از افراد دیگر هستم. و پشت همه اینها فقط یک نفر وجود دارد: پدر مهربان ما در بهشت، که نه تنها همه چیز را برای ما می خواهد، بلکه همه چیز را تا آخرین جزئیات برنامه ریزی کرده است تا بتوانیم زندگی خود را روی این زمین پشت سر بگذاریم. مرد ثروتمند نادان بود، نه به این دلیل که انبار ساخت، بلکه به این دلیل که فکر کرد که در برنامه ریزی و کار خود تنهاست. او نقشه بزرگ خدا برای زندگی خود را تشخیص نداد و بنابراین بازنده بزرگ این داستان باقی می ماند. خدا می خواهد ما را از چنین خودخواهی رهایی بخشد و شکرگزاری واقعاً می تواند ما را آزاد کند. قدردانی نه تنها می تواند ما را از نگاه نگران به حساب بانکی خود رها کند، بلکه می تواند ما را نیز رها کند تا در تمام زندگی خود متوجه ی خدا شویم. این قدردانی واقعاً رهایی بخش است. من می خواهم با استفاده از دو مثال توضیح دهم چقدر قدردانی می تواند آزاد کننده باشد. دو شخصیت معروفی وجود دارند که هم مسیحیان و هم غیر مسیحیان درباره آنها می گویند که غیرقابل توضیح است چگونه آنها در یک عمر کوتاه به این همه دستاورد دست یافته اند: مارتین لوتر و یوهان سباستین باخ. راز هر دو شخصیت در پایان هر یک از آثارشان نوشته شده است "Soli Deo Gloria" - به معنی «جلال فقط سزاوار خدا است! شکرگزاری یک رمز و راز است زیرا تمام موهبت های خوب زندگی ما را خداوند به ما داده است. وقتی شکر می کنم، می گویم فهمیده ام که خداوند همه اینها را به من داده است. این در مورد هدایای مادی و معنوی صدق می کند. خدا آن را به ما داده است و تنها خدا سزاوار جلال است. ادعای خلاف آن کوتاه فکرانه است.

آمین